

دوشنبه ۹ دی ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۱۸ • ۷ روزنامه	
ادبیات • کتاب	
ادبیات کودکان و ترجمه، صمد و اتویپا و معرفی چند کتاب کودک صفحه ۸	
دیروز نابی نهایت گشوده و گشوده...!، حسن اصغری صفحه ۹	
روزنامه صفحه ۱۰	

سرخط
به مناسبت شصتمین سال درگذشت ایوان بونین استاد توصیف طبیعت آبتین گلکار

ایوان بونین (۱۹۵۳–۱۸۷۰)، نخستین شاعر و نویسنده روس است که در ست ۸۰سال پیش به دریافت جایزه ادبی (نوبل) مفتخر شد. ولی عجیب است که با این وجود، آثار بونین چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، غیراز خود روسیه، چندان شناخته‌شده نیست. علت این امر، شاید پیش از هر چیز در سبک نویسندگی خاص او نهفته است. بسیاری از بهترین داستان‌ها و رمان‌های بونین موضوع ندارند پس از خواندن کتاب نمی‌توانید ماجرای آن را برای کسی تعریف کنید؛ زیرا اصولا ماجرای در کار نیست و اتفاق رخ نداده است. هرچه هست یا توصیف طبیعت است یا شرح احساسات و عواطف و اندیشه‌ها و تاملات شاعرانه راوی. پس از خواندن داستان‌هایی مانند «دره خشک» یا «سب‌های آنتونوف» بیشتر احساس می‌کنید چند تابلوی نقاشی زیبا با جزئیات بسیار ریز و دقیق دیده‌اید. حتی پس از خواندن زندگینامه خودنوشت «زندگی آرسنیف» هم چیز زیادی از رخدادهای زندگی شاعر دستگیرتان نمی‌شود و فقط به چگونگی احساسات و درک او از طبیعت و زیبایی‌های جهان پی می‌برید. نثر بونین نثر یک شاعر است. او هنگام شرح‌دادن هر صحنه ترجمه جزئیات قابل‌درک به وسیله حواس پنجگانه بشر را با دقت هرچه‌تمام‌تر توصیف می‌کند. همه بونا، رنگ‌ها، صداها با چنان طول و تفصیلی شرح داده می‌شوند که خواننده درمی‌یابد موضوع اصلی نوشته، نه رخدادها و اتفاقات بیرونی و زندگی روزمره، بلکه همین چگونگی درک جهان و طبیعت به وسیله راوی و نویسنده است. این سبک حتی معاصران خود بونین را نیز سردرگم می‌کرد. یکی از منتقدان درباره او نوشت: «بونین زیبا، هوشمندانه و پربنگ‌و‌علاّب می‌نویسد. نوشته‌اش را با لذت می‌خوانی، ولی با این حال به اصل مطلب نمی‌رسی.»



بونین «اصل مطلب» را با اندازهای در اتوبیوگرافی «زندگی آرسنیف» شرح می‌دهد. قهرمان اثر از شنیدن این نظر که در سروده‌های آفاناسی فِت، شاعر قرن نوزدهم روس، بیش از حد به توصیف طبیعت پرداخته شده، به خشم می‌آید: «خشم سراپایم را گرفت. توصیف طبیعتا شروع کردم به اثبات اینکه هیچ طبیعتی جدا از ما متصور نیست و اینکه کوچک‌ترین حرکت هوا هم جنبش زندگی خود ماست» و به گفته کلارا پاخاروا: «چنین درکی از جهان اساس هنر بونین را تشکیل می‌دهد. همه جزئیات داستان، عدم ارتباط ظاهری صحنه‌ها و مناظر با یکدیگر، این وظیفه را برعهده دارند تا یک احساس را در خواننده برانگیزند؛ یگانگی حیات انسان و طبیعت. به همین دلیل است که هرچیز زنده و زمینی که قابل تجزیه به رایحه و صدا و رنگ باشد، برای او در حکم یک موضوع مستقل برای توصیف و تشریح است.»

بونین را معمولا نویسندهای غیرسیاسی می‌دانند. خود او نیز همواره تأکید می‌کرد که به هیچ مرام سیاسی و حتی به هیچ مکتب ادبی وابسته نیست. شاید همین مساله هم در نیمه نخست قرن بیستم، یعنی زمانه‌ای که سیاست، به ویژه در روسیه، به بیشترین میزان در فرهنگ و زندگی مردم نفوذ کرده بود، یک دلیل دیگر اقبال‌یافتن او نزد خوانندگان باشد.

البته بونین دربرخی از نوشته‌هایش موضع گیری سیاسی نیز انجام می‌دهد. همه

و آن هم بسیار تند. او از همان آغاز انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، مخالف صریح و آشتی‌ناپذیر خود را با انقلابیون اعلام کرد و چند سال بعد هم به‌ناچار راهی مهاجرتی شد که او را تا آخر عمر از میهنش جدا کرد. خاطرات او از انقلاب در کتاب «روزهای نفرین‌شده» که نامش امروزه در زبان روسی

تبدیل به ضرب‌المثل شده، گرد آمده است. آثار بونین از نظر شیوه نگارش و زیبایی و آهنگین بودن و گوش‌نوازی، حد اعلای نثر روسی است. دقت و وسواس او در انتخاب واژگان، مثال‌زدنی است و در میان نویسندگان قرن بیستم روسیه شاید فقط نایوکوف از این نظر با او قابل قیاس باشد. همین مساله دشواری مضاعفی برای مترجم آثار بونین پدید می‌آورد که باز یکی از عللی است که مترجمان زیادی به دنبال ترجمه نوشته‌های او نمی‌روند. با این حال، بونین نویسنده‌ای است که آشنایی بیشتر با او، دست‌کم برای ما ایرانی‌ها، ضروری است. بونین ادبیات کلاسیک فارسی را بسیار خوب می‌شناخت و از آن بسیار تأثیر پذیرفت. به ویژه به سعدی علاقه فراوان داشت و او را «اشیرین سخن‌ترین شاعر همه دوره‌های گذشته و همه دوره‌های آینده» نامیده و نام کتاب «سایه پرند» خود را نیز از این بیت سعدی گرفته است: «کس نیاید به زیر سایه بوم اور/ همای از جهان شود معدوم». او همچنین مجموعه‌ای به نام «شرق» شامل ۳۷ شعر، سروده است که شماری از آنها، مانند «گل‌های شیراز» و «وصیت سعدی»، مربوط به ایران هستند. به همین علت شناخت بیشتر این نویسنده برجسته برای ما لطفی دوچندان خواهد داشت. ظاهرا زندگینامه خودنوشت «زندگی آرسنیف» – که بسیاری آن را مهم‌ترین اثر بونین می‌دانند – به فارسی ترجمه شده و امیدواریم به‌زودی آن را در بازار کتاب ایران ببینیم.

دوشنبه ۹ دی ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۱۸ • ۷ روزنامه	
ادبیات • کتاب	
ادبیات کودکان و ترجمه، صمد و اتویپا و معرفی چند کتاب کودک صفحه ۸	
دیروز نابی نهایت گشوده و گشوده...!، حسن اصغری صفحه ۹	
روزنامه صفحه ۱۰	

روسیه رفتند، در ایران شناخته‌شده است. آثار نویسندگانی چون تولستوی، چخوف، داستایفسکی، گورکی، پاسترناک، شولوخوف، پوشکین و تورگنیف آثاری شناخته‌شده برای جامعه ادبی ایران هستند و در سال‌های بعدتر نیز آثار نویسندگان دیگری چون بولگاکف و نلایکوف به فارسی ترجمه شده‌اند.

در سال‌های پیش از انقلاب در ایران، نویسندگان رئالیسم سوسیالیستی بسیار مورد توجه قرار گرفتند و بسیاری از آثار مهم آن دوران به فارسی برگردانه شد. اما ادبیات امروز روسیه و نیز نسلی از نویسندگانی که بعد از انقلاب اکتر به جهان خراج مهاجرت کردند در ایران ناشناخته مانده‌اند.

در سال‌های اخیر اما، آثاری از این نویسندگان به فارسی ترجمه شده‌اند. آقایی از سافرانسکیووی ایوان بونین، نمونه‌ای از این دست آثار است که در سال ۱۳۸۴ با ترجمه حمیدرضا آتش‌پرآب و بابک شهباب و توسط نشر نی به فارسی منتشر شد. این کتاب مجموعه‌ای از داستان‌های بونین است که در آن به مضامین چون طبیعت، مرگ و زندگی پرداخته شده است. عناوین برخی از داستان‌های این مجموعه عبارتند از: روزهای نوبل، پرستار، ققاز، در ده، کلیسا، درنا، عشق گوزپشت، نقاش دیوانه، زیربوی، بهاری‌موقع.

همچنین در سال ۱۳۹۱ مجموعه داستانی از نویسندگان معاصر روسیه با نام «پایان شاد» و با ترجمه زهرا محمدی و توسط کتاب نشر نیکا به فارسی منتشر شد. پایان شاد شامل شش قصه از سه نویسنده معاصر روسیه است که هرچه داستان‌ها مستقل (به‌هستند اما یک وجه مشترک آنها را بهم پیوند می‌زند و آن تلقی این داستان‌ها به دوره‌ای است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را فروپاشی روبه‌رو شده است. اگرچه داستان‌های کتاب به‌طور مستقیم به وضعیت اجتماعی و سیاسی روسیه نظر ندارند اما از خلال آنها می‌توان زندگی اجتماعی روسیه و مشخصا شرایط بعد از فروپاشی انقلاب بلشویکی را دید.

ویکتوریا توکاروا، آندری گلاسیموف و بوگنی گرشکاونتس، سه نویسنده‌ای هستند که در این کتاب داستان‌هایی از آنها ترجمه شده است. به گفته مترجم این کتاب، هر سه نویسنده این کتاب از چهره‌های شناخته‌شده محبوب در میان روشنفکران و جوانان روسیه امروزی‌اند. ویکتوریا توکاروا، شاعر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس معاصر روسیه است که در سال ۱۹۳۷ در سنت‌پترزبورگ به دنیا آمد. نخستین داستان کوتاه او با نام «روز یخ‌روغ» در سال ۱۹۶۵ چاپ شد و مورد استقبال قرار گرفت. آثار مشهور او عبارتند از «پایان شاد»، «به جای من»، «اسب بالدار» و «باید و نباید». نویسنده دیگر، آندری گلاسیموف، در سال ۱۹۶۶ در ایرکوتسک به دنیا آمد و در حوزه زبان و ادبیات روسی و انگلیسی و کارگردانی به تحصیل پرداخت. او فعالیتش در حوزه ادبیات را با ترجمه آثار رابین کوک، نویسنده آمریکایی آغاز کرد. داستان‌هایی نوشته آندری گلاسیموف شدند. نویسنده آخر، بوگنی گرشکاونتس، نویسنده، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و بازیگر تئاتر است که در سال ۱۹۶۷ در کمروا به‌دنیا آمد. گرشکاونتس را به‌عنوان شاخص‌ترین چهره سبک نمایشنامه‌های تک‌نفره در روسیه می‌شناسند. آثار مختلف او در حوزه داستان و نمایشنامه، نامزد دریافت جوایز متعدد ادبی بوده‌اند.

در سال‌های اخیر اما، آثاری از این نویسندگان به فارسی ترجمه شده‌اند. آقایی از سافرانسکیووی ایوان بونین، نمونه‌ای از این دست آثار است که در سال ۱۳۸۴ با ترجمه حمیدرضا آتش‌پرآب و بابک شهباب و توسط نشر نی به فارسی منتشر شد. این کتاب مجموعه‌ای از داستان‌های بونین است که در آن به مضامین چون طبیعت، مرگ و زندگی پرداخته شده است. عناوین برخی از داستان‌های این مجموعه عبارتند از: روزهای نوبل، پرستار، ققاز، در ده، کلیسا، درنا، عشق گوزپشت، نقاش دیوانه، زیربوی، بهاری‌موقع.

همچنین در سال ۱۳۹۱ مجموعه داستانی از نویسندگان معاصر روسیه با نام «پایان شاد» و با ترجمه زهرا محمدی و توسط کتاب نشر نیکا به فارسی منتشر شد. پایان شاد شامل شش قصه از سه نویسنده معاصر روسیه است که هرچه داستان‌ها مستقل (به‌هستند اما یک وجه مشترک آنها را بهم پیوند می‌زند و آن تلقی این داستان‌ها به دوره‌ای است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را فروپاشی روبه‌رو شده است. اگرچه داستان‌های کتاب به‌طور مستقیم به وضعیت اجتماعی و سیاسی روسیه نظر ندارند اما از خلال آنها می‌توان زندگی اجتماعی روسیه و مشخصا شرایط بعد از فروپاشی انقلاب بلشویکی را دید.

فقط مهم است که تاریخ روسیه را منفی و سیاه روایت کنند. وقتی نویسنده از قبل چنین وظیفه‌ای برای خودش معین می‌کند اثرش می‌شود ادبیات سفارشی و دیگر ارزش هنری ندارد. مارچنکو: یک موضوع جالب دیگر هم این است که نویسندگان مهاجر می‌گفتند ما مثل نویسندگان شوروی به دولت وابسته نیستیم و آزادی داریم، اما آنها هم در خیلی موارد به ناشران‌شان وابسته بودند و به اینکه چه کسی پول انتشار آثار‌شان را می‌دهد. این مساله الان هم وجود دارد. یعنی نویسنده‌ها در قیاس با دوران شوروی، واقعا آزادی دارند و می‌توانند هر چه دل‌شان خواست بنویسند، اما مساله این است که چه کسی این آثار را منتشر می‌کند و چه کسانی این آثار منتشر شده را می‌خوانند، یعنی این برای زود به شهرت و پول رسیدن، باید آثاری بنویسند که ناشر ببینند و روی پرده سینما برود و... یا آثار خوبی نوشته شود و برود توی کسوی میز و ناشری برایش پیدا‌نشود.

الان تیراز زمان در روسیه چقدر است؟
مارچنکو: قبلا رمان‌های پرخوانده، تیرازهای میلیونی داشتند اما الان در بهترین حالت، تیرازشان به چندهزارتا می‌رسد. البته اینترنت و پدیده کتاب‌های الکترونیک هم روی تیراز تأثیر می‌گذارد. یعنی ما برآورد دقیقی از تیراز کتاب‌هایی که به صورت الکترونیک چاپ می‌شوند، نداریم. تیراز شعر که خیلی کمتر است و از چنددهه‌تا یا در بهترین حالت چندصدتا فراتر نمی‌رود. اما این تیراز کم روی تعداد شاعران تأثیری نگذاشته و همان‌قدر که قبلا شاعر زیاد داشتیم الان هم زیاد داریم. **گریسکو:** در زمان شوروی کتابخانه‌داشتن، پرستیژ داشت و هر کس سرش به تنش می‌آزید، کتابخانه‌ای درست می‌کرد. آن زمان همیشه کمبود کتاب داشتیم و تقاضا از عرضه بیشتر بود. اما الان واران آن کتابخانه‌ها یا آنها را به قیمت ارزان می‌فروشند یا دور می‌اندازند.

با این توضیحات، به نظر می‌رسد که در ادبیات امروز روسیه هیچ نویسنده برجسته‌ای وجود ندارد.

مارچنکو: امروزه در روسیه غلبه با آثاری است که در اروپا محبوبیت زیادی دارند اما من خودم نمی‌توانم نفرتم را از خواندن چنین آثاری پنهان کنم.

گریسکو: آخرین نویسندگانی که من در ادبیات روسیه به رسمیت می‌شناسم نویسنده‌ای است به نام والنتین راسپوتین که آخرین آثارش را در دهه ۷۰ نوشته و برای من ادبیات روسیه با او تمام شده است. تازه او را هم نمی‌توان نویسنده‌ای بزرگ به شمار آورد، اما نویسنده برجسته‌ای است.

مارچنکو: شوشکین هم نویسنده خوبی است و نوشته‌هایش نشان می‌دهد چه بر سر ملت روسیه آمده است. اینکه می‌گویم ملت روسیه، اشارام به طبقه‌ای خاص مثل طبقه روشنفکر یا کارگر نیست. منظور کل ملت روسیه به‌عنوان یک مجموعه است. از دیگر نویسندگان امروز روسیه که من کار‌شان را می‌پسندم، یکی هم ودولاسکین است. اما جز آثار این نویسندگان که تعدادشان کم است، من حتی دلم نمی‌خواهد آنچه را امروزه در روسیه به‌عنوان ادبیات تولید می‌شود، «ادبیات معاصر روسیه بنامم، اسم این آثار را فقط می‌توان گذاشت ادبیات معاصر به زبان روسی تا هیچ‌وجه اشتراکی با آن ادبیات قدیم ما پیدا نکنند. قبلا بیشترین چیزی که نویسندگان روس به آن اهمیت می‌دادند روح انسان و زندگی اجتماعی‌اش بود؛ چیزی که امروزه در ادبیات روسیه خیلی کم به چشم می‌آید.

یلنا کرویوا: حتی کتاب ودولاسکین را هم که ما به‌عنوان یک کار خوب از آن نام می‌بریم، نمی‌توانیم کتابی بدانیم که وقتی آن را باز می‌کنیم دیگر نتوانیم کنارش بگذاریم. من خودم در همان ۲۰، ۳۰ صفحه اول کتاب او مانده‌ام و دست و دلم نمی‌رود که ادامه‌اش دهم. مارچنکو: در واقع نویسندگان معاصر ما قبل از اینکه بتوانند جای پای خود را محکم کنند، از یادها محو می‌شوند و بعد از مدتی نامی از آنها نمی‌ماند.

با آنچه می‌گویید اینطور به نظر می‌آید که ادبیات معاصر روسیه، نسبت چندانی با اجماع و زندگی اجتماعی ندارد و بیشتر زندگی خصوصی روزمره است...

مارچنکو: زندگی در اجتماع، اگر هم در این آثار باشد، ساختگی است و کسی که این کتاب‌ها را می‌خواند این احساس را پیدا نمی‌کند که زندگی واقعی را در ادبیات می‌بیند، مثلا همین ودولاسکین که گفتیم نویسنده نسبتا خوبی است، قهرمانش را می‌برد در قرن پانزدهم و ماجرا در آن قرن اتفاق می‌افتد. چون در آن دوران تاریخ و فردیت وجود داشته است، در حالی که الان ما هیچ‌کدام از اینها را نداریم. درست گفته‌اند که ادبیات در جامعه‌ای که هیچ آرمانی در آن نیست و هیچ ایده‌آلی در آن وجود ندارد، قابل تصور نیست. کسی که الان دنبال آرمانی می‌گردد تا تاجهت زندگی‌اش را با آن تراز کند و راهنمایی در زندگی پیدا کند، همواره به ادبیات قدیم برمی‌گردد. نه لزوما ادبیات قدیم روسیه، بلکه ادبیات قدیم در تمام دنیا. اما به هرحال جریان ادبی در حال پیشرفت است و شاید آنچه امروز می‌بینیم تنها سنگ‌نبایی باشد برای آیندای بهتر.

ادبیات ایران چقدر در روسیه شناخته شده است و ترجمه می‌شود؟

گریسکو: من در مسکو درس نخونده‌ام و در شهری که در آن درس خوانده‌ام، درس خاصی داشتمتیم به نام ادبیات ملت‌های شوروی. در این درس، یک قسمت خیلی مهمی بود به نام ادبیات فارسی تاجیکی و چون تاجیکستان یکی از جمهوری‌های شوروی بود، به لطف آن بسیاری از شاعران ایران هم وارد برنامه درسی ما شده بودند. به همین دلیل بسیاری از دانش‌آموزان جمهوری‌های شوروی با آثار کلاسیک ایرانی مثل شاهنامه فردوسی و آثار نظامی و... آشنایی داشتند، مثلا ترجمه کامل شاهنامه به زبان روسی در مجموعه‌ای به نام یادگارهای ادبی چاپ شده بود. آثار بسیاری از شاعران کلاسیک ایران، به صورت مستقل منتشر شده بود و ما با آنها آشنا بودیم. اما با نویسندگان جدید ایران، تقریبا هیچ آشنایی‌ای نداریم.

دوشنبه ۹ دی ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۱۸ • ۷ روزنامه	
ادبیات • کتاب	
ادبیات کودکان و ترجمه، صمد و اتویپا و معرفی چند کتاب کودک صفحه ۸	
دیروز نابی نهایت گشوده و گشوده...!، حسن اصغری صفحه ۹	
روزنامه صفحه ۱۰	

بررسی ادبیات مهاجرت و وضعیت ادبیات امروز روسیه در نشست با اعضای انستیتو «سولژنیتسین»:

جامعه بی آرمان، ادبیات ندارد



عکس: امیر جرجیوی شرق

با این نویسندگان، در خود غرب چقدر مورد توجه بودند؟
مارچنکو: در این مورد برحسب اینکه به طور مشخص از کدام نویسنده حرف می‌زنیم، پاسخ‌ها می‌تواند متنوع و متفاوت باشد، مثلا بونین با اینکه جایزه نوبل هم گرفته بود، خیلی موردتوجه غربی‌ها نبود و در خود روسیه بیشتر به او توجه داشتند. برعکس، نویسنده دیگری به اسم الکسی رمیزوف، به‌ویژه بین فرانسوی‌ها خیلی محبوب بود، به حدی که خودش همیشه شکایت داشت که در فرانسه من را بیشتر دوست دارند تا در روسیه.

با این نویسندگان چقدر از نویسندگان کلاسیک روسیه متأثر بودند؟

مارچنکو: این بحث بسیار گسترده‌ای است. تمام کارهایی که من دارم در مورد بونین انجام می‌دهم در مورد تأثیر ادبیات کلاسیک بر آثار اوست. رابطه بونین، با ادبیات کلاسیک روسیه، رابطه‌ای است که از آن می‌توان با عنوان «بویطقای گفت‌وگویی» نام برد، چرا که بونین در آثارش، با ادبیات کلاسیک روسیه وارد نوعی گفت‌وگو می‌شود. بونین در عین اینکه در رمان‌هایش، بر خلاف آثار کلاسیک روسی، به جای تیپ‌ساختن، شخصیت‌های منحصر‌به‌فرد خلق می‌کند، اما از طرفی خیلی از شخصیت‌های معروف ادبیات روسیه را در آثارش بازآفرینی می‌کند و وجوهی از این شخصیت‌ها را که برای خوانندگان آثار کلاسیک ناشناخته بوده‌اند، نشان می‌دهد. یکی دیگر از ویژگی‌های آثار بونین که او را با نویسندگان کلاسیک روسیه مرتبط می‌کند، این است که او در آثارش خوشبختی را به صورت یک لحظه از زندگی افراد نشان می‌دهد، نه به صورت یک پروسه طولانی. همین موضوع را در شعر خیلی از شاعران کلاسیک روس می‌بینیم. در داستانی از بونین به نام «گپواره» که در سال ۱۹۴۵ نوشته شده و نگارش آن قبل از پایان جنگ جهانی دوم تمام شده است، دو در یک روز ققنک تابستانی، روی دو تا گپواره دراز کشیده‌اند و درباره عشق بحث می‌کنند و دیدگاه هر دوتایشان درباره عشق، برگرفته از دیدگاه نویسندگان کلاسیک روس در این‌باره است. در همین داستان اشاره‌هایی مستقیم به پوشکین و آندری‌ف و اشاراه غیر مستقیم به داستانی از چخوف وجود دارد.

تاتیانا مارچنکو: امروزه نقد ادبی روسی تقریبا از نفس افتاده و دیگر در ادبیات روسیه چیزی به نام نقد وجود ندارد
وادیم گریسکو: آخرین نویسنده‌ای که من در ادبیات روسیه به رسمیت می‌شناسم نویسنده‌ای است به نام والنتین راسپوتین که آخرین آثارش را در دهه ۷۰ نوشته و برای من ادبیات روسیه با او تمام شده است
وادیم گریسکو: آخرین نویسندگانی که من در ادبیات روسیه به رسمیت می‌شناسم نویسنده‌ای است به نام والنتین راسپوتین که آخرین آثارش را در دهه ۷۰ نوشته و برای من ادبیات روسیه با او تمام شده است

با توجه به اینکه این نویسندگان، تجربه زندگی در کشوری دیگر را از سر می‌گذراندند، رابطه‌شان با ادبیات غرب و ادبیات داخل شوروی چه نوع رابطه‌ای بوده است؟
مارچنکو: ادبیات مهاجرت روسیه و ادبیات داخل شوروی را می‌توان مکمل هم دانست. آن زمان ادبیات شوروی برای خودش جریان مستقلی بود و موضوعاتی که نویسندگان مهاجر به آنها می‌پرداختند در خود شوروی امکان طرح‌شدن نداشتند چرا که این موضوعات، موضوعاتی بودند مثل منهدب ارتدوکس یا خاطرات خوش مربوط به دوران قبل از انقلاب اکتبر. برای همین، ادبیات مهاجرت، چنین کمبودهایی را جبران می‌کرد. از طرف دیگر، نویسندگان مهاجر، هم امکان خواندن آثار نویسندگان غربی را داشتند و هم آثار نویسندگان شوروی را. به همین دلیل از هر دو جریان تأثیر پذیرفته بودند. در حالی که نویسندگان داخل شوروی به ادبیات غرب دسترسی نداشتند. زبان نویسندگان مهاجر نیز زبانی غنی و کامل بود. به حدی که نویسندگان شوروی، بونین را که نویسندهای مهاجر بود، نویسندگانی می‌دانستند که نثرش در نثر روسی، یک معیار است. یعنی با اینکه آثار بونین در آن زمان در شوروی به عنوان خوانندگان چندان شناخته‌شده نبود، اما نویسندگان شوروی به آثار او دسترسی داشتند و نثرش را نمونه‌اعلای نثر روسی می‌دانستند. الان هم که آثار این نویسندگان در روسیه چاپ شده، استقبال از این آثار، از طرف عموم خوانندگان حتی نسبت به بهترین نویسندگان دوره شوروی، بیشتر است.

در مورد تأثیر این نویسندگان از ادبیات غرب، این تأثیر بیشتر از چه جنبه‌ای و از کدام جریان‌های ادبی غرب بوده است؟

مارچنکو: البته خود این نویسندگان معتقد بودند که چندان از ادبیات غرب متأثر نبوده‌اند. اما این تأثیر قطعاً وجود داشته، مثلا مارسل پروست یکی از نویسندگانی است که بدون شک نسل اول نویسندگان مهاجر روس را تحت تأثیر قرار داده است و همه این نویسندگان در واقع «در جست‌وجوی روسیه از دست رفته» را می‌نوشتند. اما نسل‌های بعدی، بیشتر تحت تأثیر اگزیستانسیالیسم بودند چون در مهاجرت، آن عناصر اگزیستانسیالیستی برایشان خیلی بارزتر و ملموس‌تر بود.

مارچنکو: در این مورد برحسب اینکه به طور مشخص از کدام نویسنده حرف می‌زنیم، پاسخ‌ها می‌تواند متنوع و متفاوت باشد، مثلا بونین با اینکه جایزه نوبل هم گرفته بود، خیلی موردتوجه غربی‌ها نبود و در خود روسیه بیشتر به او توجه داشتند. برعکس، نویسنده دیگری به اسم الکسی رمیزوف، به‌ویژه بین فرانسوی‌ها خیلی محبوب بود، به حدی که خودش همیشه شکایت داشت که در فرانسه من را بیشتر دوست دارند تا در روسیه.

با این نویسندگان چقدر از نویسندگان کلاسیک روسیه متأثر بودند؟
مارچنکو: این بحث بسیار گسترده‌ای است. تمام کارهایی که من دارم در مورد بونین انجام می‌دهم در مورد تأثیر ادبیات کلاسیک بر آثار اوست. رابطه بونین، با ادبیات کلاسیک روسیه، رابطه‌ای است که از آن می‌توان با عنوان «بویطقای گفت‌وگویی» نام برد، چرا که بونین در آثارش، با ادبیات کلاسیک روسیه وارد نوعی گفت‌وگو می‌شود. بونین در عین اینکه در رمان‌هایش، بر خلاف آثار کلاسیک روسی، به جای تیپ‌ساختن، شخصیت‌های منحصر‌به‌فرد خلق می‌کند، اما از طرفی خیلی از شخصیت‌های معروف ادبیات روسیه را در آثارش بازآفرینی می‌کند و وجوهی از این شخصیت‌ها را که برای خوانندگان آثار کلاسیک ناشناخته بوده‌اند، نشان می‌دهد. یکی دیگر از ویژگی‌های آثار بونین که او را با نویسندگان کلاسیک روسیه مرتبط می‌کند، این است که او در آثارش خوشبختی را به صورت یک لحظه از زندگی افراد نشان می‌دهد، نه به صورت یک پروسه طولانی. همین موضوع را در شعر خیلی از شاعران کلاسیک روس می‌بینیم. در داستانی از بونین به نام «گپواره» که در سال ۱۹۴۵ نوشته شده و نگارش آن قبل از پایان جنگ جهانی دوم تمام شده است، دو در یک روز ققنک تابستانی، روی دو تا گپواره دراز کشیده‌اند و درباره عشق بحث می‌کنند و دیدگاه هر دوتایشان درباره عشق، برگرفته از دیدگاه نویسندگان کلاسیک روس در این‌باره است. در همین داستان اشاره‌هایی مستقیم به پوشکین و آندری‌ف و اشاراه غیر مستقیم به داستانی از چخوف وجود دارد.

تاتیانا مارچنکو: امروزه نقد ادبی روسی تقریبا از نفس افتاده و دیگر در ادبیات روسیه چیزی به نام نقد وجود ندارد
وادیم گریسکو: آخرین نویسنده‌ای که من در ادبیات روسیه به رسمیت می‌شناسم نویسنده‌ای است به نام والنتین راسپوتین که آخرین آثارش را در دهه ۷۰ نوشته و برای من ادبیات روسیه با او تمام شده است
وادیم گریسکو: آخرین نویسندگانی که من در ادبیات روسیه به رسمیت می‌شناسم نویسنده‌ای است به نام والنتین راسپوتین که آخرین آثارش را در دهه ۷۰ نوشته و برای من ادبیات روسیه با او تمام شده است

با گویا موسسه سولژنیتسین، یکی از کارهای اصلی‌اش پرداختن به آن دسته از نویسندگان مهاجر روسیه است که کمتر شناخته شده‌اند. یکی از بحث‌هایی که هنگام پرداختن به ادبیات مهاجرت می‌توان به آن پرداخت، بحث زبان است. اینکه نویسنده، پس از مهاجرت زبان خود را تغییر می‌دهد و به زبان کشور جدید می‌نویسد، زبان مادری‌اش را حفظ می‌کند. پس به‌عنوان اولین پرسش، می‌توان این را مطرح کرد که نویسندگان مهاجری که مورد نظر موسسه سولژنیتسین هستند و این موسسه روی آنها تحقیق می‌کند، در کدام دسته قرار می‌گیرند؟ تاتیانا مارچنکو: بیشتر نویسندگانی که ما روی آنها کار می‌کنیم، به زبان روسی می‌نوشتند؛ چون اینها نویسندگان نسل اول مهاجرت بوده‌اند و برای همین زبان مادری‌شان را حفظ کرده‌اند.

با توجه به اینکه این نویسندگان، تجربه زندگی در کشوری دیگر را از سر می‌گذراندند، رابطه‌شان با ادبیات غرب و ادبیات داخل شوروی چه نوع رابطه‌ای بوده است؟

مارچنکو: ادبیات مهاجرت روسیه و ادبیات داخل شوروی را می‌توان مکمل هم دانست. آن زمان ادبیات شوروی برای خودش جریان مستقلی بود و موضوعاتی که نویسندگان مهاجر به آنها می‌پرداختند در خود شوروی امکان طرح‌شدن نداشتند چرا که این موضوعات، موضوعاتی بودند مثل منهدب ارتدوکس یا خاطرات خوش مربوط به دوران قبل از انقلاب اکتبر. برای همین، ادبیات مهاجرت، چنین کمبودهایی را جبران می‌کرد. از طرف دیگر، نویسندگان مهاجر، هم امکان خواندن آثار نویسندگان غربی را داشتند و هم آثار نویسندگان شوروی را. به همین دلیل از هر دو جریان تأثیر پذیرفته بودند. در حالی که نویسندگان داخل شوروی به ادبیات غرب دسترسی نداشتند. زبان نویسندگان مهاجر نیز زبانی غنی و کامل بود. به حدی که نویسندگان شوروی، بونین را که نویسندهای مهاجر بود، نویسندگانی می‌دانستند که نثرش در نثر روسی، یک معیار است. یعنی با اینکه آثار بونین در آن زمان در شوروی به عنوان خوانندگان چندان شناخته‌شده نبود، اما نویسندگان شوروی به آثار او دسترسی داشتند و نثرش را نمونه‌اعلای نثر روسی می‌دانستند. الان هم که آثار این نویسندگان در روسیه چاپ شده، استقبال از این آثار، از طرف عموم خوانندگان حتی نسبت به بهترین نویسندگان دوره شوروی، بیشتر است.

در مورد تأثیر این نویسندگان از ادبیات غرب، این تأثیر بیشتر از چه جنبه‌ای و از کدام جریان‌های ادبی غرب بوده است؟

مارچنکو: البته خود این نویسندگان معتقد بودند که چندان از ادبیات غرب متأثر نبوده‌اند. اما این تأثیر قطعاً وجود داشته، مثلا مارسل پروست یکی از نویسندگانی است که بدون شک نسل اول نویسندگان مهاجر روس را تحت تأثیر قرار داده است و همه این نویسندگان در واقع «در جست‌وجوی روسیه از دست رفته» را می‌نوشتند. اما نسل‌های بعدی، بیشتر تحت تأثیر اگزیستانسیالیسم بودند چون در مهاجرت، آن عناصر اگزیستانسیالیستی برایشان خیلی بارزتر و ملموس‌تر بود.

گروه ادبیات: مرکز فرهنگی و بین‌المللی شهر کتاب، از سال ۱۳۹۰ برنامه‌ای ۱۰ساله را برای گفت‌وگوهای ادبی با کشورهای مختلف، آغاز کرده است. یکی از این برنامه‌ها همایش سعدی و پوشکین بود که سال گذشته به ایران و مسکو برگزار شد. از جمله برنامه‌هایی که قرار است در همین راستا برگزار شود، برنامه‌هایی با انستیتو سولژنیتسین در مسکو است. انستیتو سولژنیتسین با کمک شهرداری مسکو تأسیس شده و کار اصلی آن، تحقیق در مورد نویسندگان مهاجر روسیه است و برای همین، تمام اسناد نویسندگان مهاجر روس در این انستیتو جمع‌آوری می‌شود. شهر کتاب، قرار بر برگزاری سهرنامه را با انستیتو سولژنیتسین گذاشته که اولین آنها چندی پیش با عنوان همایش بونین، برگزار شد. این همایش، همزمان با شصتمین سال درگذشت ایوان بونین، شاعر و نویسنده برجسته روس و برنده نوبل ادبیات در سال ۱۹۳۳، در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار و در آن، آرا و آثار ایوان بونین با حضور بونین‌شناسان ایران و روسیه بررسی شد. در روزهایی که اعضای انستیتو سولژنیتسین برای برگزاری این همایش به ایران سفر کرده بودند، گروه ادبیات روزنامه «شرق»، نشستی را با دکتر تاتیانا مارچنکو (بونین‌شناس و رییس بخش پژوهش انستیتو سولژنیتسین)، یلنا کرویوا (مدیر بخش بین‌الملل انستیتو سولژنیتسین) و وادیم گریسکو (متخصص در تاریخ زبان روسی و رییس اداره زبان‌های باستانی روسیه در فرهنگستان علوم) برگزار کرد. ویژگی‌های ادبیات مهاجرت روسیه، چگونگی ارتباط این ادبیات با ادبیات غرب، ادبیات کلاسیک روسیه و همچنین ادبیات دوره شوروی و وضعیت امروز ادبیات روسیه در قیاس با گذشته و وضعیت تیراز شعر و داستان در این کشور، از جمله مباحثی بود که در این نشست مطرح شد. چنان‌که خواهید خواند، آنچه حاضران در این نشست، همگی در مورد آن متفق‌القول هستند، این است که ادبیات امروز روسیه به هیچ‌وجه قابل‌قیاس با ادبیات کلاسیک این کشور نیست. آنها معتقدند در این ادبیات از مضامین اجتماعی که در ادبیات گذشته روسیه وجود داشت، رد و اثری نمانده و بهترین نویسندگان متأخر روسیه را هم نمی‌توان با نویسندگان بزرگ کلاسیک این کشور مقایسه کرد. چنان‌که تاتیانا مارچنکو، درباره آنچه امروزه در روسیه تحت عنوان ادبیات تولید می‌شود، می‌گوید: «من حتی دلم نمی‌خواهد آنچه را امروزه در روسیه به‌عنوان ادبیات تولید می‌شود، «ادبیات معاصر روسیه بنامم، اسم این آثار را فقط می‌توان گذاشت ادبیات معاصر به زبان روسی تا هیچ‌وجه اشتراکی با آن ادبیات قدیم ما پیدا نکند.» مارچنکو در مقایسه ادبیات معاصر روسیه با ادبیات کلاسیک این کشور می‌گوید: «قبلا بیشترین چیزی که نویسندگان روس به آن اهمیت می‌دادند روح انسان و زندگی اجتماعی‌اش بود؛ چیزی که امروزه در ادبیات روسیه خیلی کم به چشم می‌آید.» در این نشست دکتر آبتین گلکار، به‌عنوان مترجم و علی‌اصغر محمدخانی، معاون فرهنگی شهر کتاب نیز حضور داشتند.

با گویا موسسه سولژنیتسین، یکی از کارهای اصلی‌اش پرداختن به آن دسته از نویسندگان مهاجر روسیه است که کمتر شناخته شده‌اند. یکی از بحث‌هایی که هنگام پرداختن به ادبیات مهاجرت می‌توان به آن پرداخت، بحث زبان است. اینکه نویسنده، پس از مهاجرت زبان خود را تغییر می‌دهد و به زبان کشور جدید می‌نویسد، زبان مادری‌اش را حفظ می‌کند. پس به‌عنوان اولین پرسش، می‌توان این را مطرح کرد که نویسندگان مهاجری که مورد نظر موسسه سولژنیتسین هستند و این موسسه روی آنها تحقیق می‌کند، در کدام دسته قرار می‌گیرند؟ تاتیانا مارچنکو: بیشتر نویسندگانی که ما روی آنها کار می‌کنیم، به زبان روسی می‌نوشتند؛ چون اینها نویسندگان نسل اول مهاجرت بوده‌اند و برای همین زبان مادری‌شان را حفظ کرده‌اند.

با توجه به اینکه این نویسندگان، تجربه زندگی در کشوری دیگر را از سر می‌گذراندند، رابطه‌شان با ادبیات غرب و ادبیات داخل شوروی چه نوع رابطه‌ای بوده است؟

مارچنکو: ادبیات مهاجرت روسیه و ادبیات داخل شوروی را می‌توان مکمل هم دانست. آن زمان ادبیات شوروی برای خودش جریان مستقلی بود و موضوعاتی که نویسندگان مهاجر به آنها می‌پرداختند در خود شوروی امکان طرح‌شدن نداشتند چرا که این موضوعات، موضوعاتی بودند مثل منهدب ارتدوکس یا خاطرات خوش مربوط به دوران قبل از انقلاب اکتبر. برای همین، ادبیات مهاجرت، چنین کمبودهایی را جبران می‌کرد. از طرف دیگر، نویسندگان مهاجر، هم امکان خواندن آثار نویسندگان غربی را داشتند و هم آثار نویسندگان شوروی را. به همین دلیل از هر دو جریان تأثیر پذیرفته بودند. در حالی که نویسندگان داخل شوروی به ادبیات غرب دسترسی نداشتند. زبان نویسندگان مهاجر نیز زبانی غنی و کامل بود. به حدی که نویسندگان شوروی، بونین را که نویسندهای مهاجر بود، نویسندگانی می‌دانستند که نثرش در نثر روسی، یک معیار است. یعنی با اینکه آثار بونین در آن زمان در شوروی به عنوان خوانندگان چندان شناخته‌شده نبود، اما نویسندگان شوروی به آثار او دسترسی داشتند و نثرش را نمونه‌اعلای نثر روسی می‌دانستند. الان هم که آثار این نویسندگان در روسیه چاپ شده، استقبال از این آثار، از طرف عموم خوانندگان حتی نسبت به بهترین نویسندگان دوره شوروی، بیشتر است.

در مورد تأثیر این نویسندگان از ادبیات غرب، این تأثیر بیشتر از چه جنبه‌ای و از کدام جریان‌های ادبی غرب بوده است؟

مارچنکو: البته خود این نویسندگان معتقد بودند که چندان از ادبیات غرب متأثر نبوده‌اند. اما این تأثیر قطعاً وجود داشته، مثلا مارسل پروست یکی از نویسندگانی است که بدون شک نسل اول نویسندگان مهاجر روس را تحت تأثیر قرار داده است و همه این نویسندگان در واقع «در جست‌وجوی روسیه از دست رفته» را می‌نوشتند. اما نسل‌های بعدی، بیشتر تحت تأثیر اگزیستانسیالیسم بودند چون در مهاجرت، آن عناصر اگزیستانسیالیستی برایشان خیلی بارزتر و ملموس‌تر بود.